

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَّبِيًّا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
الْأَمْرُ الْمَاضِيَّةِ وَالْقُرُونِ التَّسَالِفَةِ

## غَيْبَتُ وَمَهْدَوِيَّتُ

و

### نَگَارَشَهَائِي شِيخِ مَفِيدٍ<sup>۱</sup>

سَيِّدُ مُحَمَّد رَضا حُسَيْنِي جَلَالِی\*

تَرْجِمَةُ جُوَيَا جَهَانْبَخْش\*\*

چکیده

فَقَاءُ / غَيْبَتُ وَمَهْدَوِيَّتُ در نگارشهائی شیخ مفید

مسئله غیبت حضرت مهدی - علیه السلام - گسترده‌ای فراخ از میراث مکتوب شیخ مفید (۳۳۶ یا ۳۳۸ - ۴۱۳ ه. ق) را پیر کرده و او کتابها و رساله‌های متعددی در این باره نوشته و در هر یک از آنها مباحث مریوط به غیبت را مورد بررسی همه جانبی قرار داده است. در روزگار شیخ مفید، مباحث مریوط به غیبت هم از حيث ماده و موضوع و هم از حيث روش و شیوه دگرگون شده بودند. در اواخر عصر او، مسئله عمر حضرت مهدی - علیه السلام - در عرصه گفت و گو از غیبت داخل شده بود.

وی در پاسخگویی به جمیع اشکالهایی که بر غیبت وارد می‌شد، شیوه‌های

\*. مصحح و ناقد و متخصص در حدیث و رجال و از پژوهشگران و مدرسان عربی زبان حوزه علمیه.

\*\*. پژوهشگر معارف اسلامی و ادبیات فارسی.

### ۱. شیوه محدثانه متکی بر اخبار و آثار:

در این شیوه نصوص وارد در باب اثبات غایت و لزوم اعتقاد بدان، گزارش می‌شد. این اخبار متواتر که طرق روایتشان هم از طریق خاصه و هم عامه بود، قابل انکار نبودند.

کلینی > درگذشته به ۳۲۹ ه. ق < و نعمانی > درگذشته در حدود ۳۳۳ ه. ق <<sup>۲</sup> و صدوق > درگذشته به ۳۸۱ ه. ق < و برخی محدثان دیگر کتابهایشان را درباره غایت به همین شیوه تأليف کردند. عالمانی از عامه هم به همین شیوه مؤلفاتی درباره «مهدی» > عليه السلام < پیدید آوردند.

تازه‌ای را از حیث علمی و بیانی پیش گرفت. الفصول العشرة فی الغایة جامع ترین نوشتار شیخ مفید در موضوع غایت است. گفتار حاضر، ترجمۀ بخشی از کتاب نظرات فی تراث الشیخ مفید تألیف سید محمد رضا حسینی جلالی است.  
کلید واژه: شیخ مفید، غایت و مهدویت، الفصول العشرة فی الغایة.

«غایتِ امام» از مباحث ویژه شیعهٔ امامیه در روزگارِ ماست، زیرا تشییع امامی یگانه مذهبی است که گروندگان به آن، بدین باور پایندند.

شیعیان امامی معتقدند که امام در این زمان، همانا امام دوازدهم، حضرتِ محمد بن حسن عسکری - علیه السلام - است که به سال ۲۵۵ هجری < قمری > زاده شده و همچنان - به إذن و إرادة خدا تعالی - زنده است و او همان «مهدی» است که ظهور خواهد کرد و زمین را همانگونه که از ستم و جور آنکه شده است از قسط و عدل می‌آکند و همان موعود مُنتظر است که همه امّتها او را انتظار می‌برند تا تباہی رخ داده در زمین را به صلاح آزاد.

باور شیعیان به «غایت»، از برای مخالفانشان آماجی ساخته است که به سبب آن بر شیعیان می‌تازند و تیرهای انتقاد و اتهام بر ایشان می‌اندازند. عالمان شیعه نیز از همان آغاز وقوع غایت، به دفاع پرداختند و کوشیدند با شیوه‌ها و روش‌های گوناگون جمیع شباهاتی را که بر ضد غایت انگیخته شده بود پاسخ گویند:

## ۲. شیوهٔ متکلمانِ اهلِ استدلال:

در این شیوه، با استدلال به ادلهٔ عقلی و بحث نظری به اثباتِ غایبیت می‌پردازند و نشان می‌دهند غایبیت با هیچ‌یک از اصول پذیرفته یا فروع ثابت، منافات ندارد، و شباهات و تشکیکهای مطرح در این موضوع را پاسخ می‌گویند.

از متکلمانِ شیعه، ابن قبّة رازی <در گذشته پیش از ۳۱۹ ه. ق.> و ابوسهل نوبختی <۳۳۷ - ۴۱۱ ه. ق.><sup>۳</sup> و شیخ مفید <۳۳۶ یا ۴۱۳ - ۴۲۸ ه. ق.> و سید مرتضی <۴۳۶ - ۵۵۵ ه. ق.> و برخی دیگر از متکلمان، بدین شیوه <دربارهٔ غایبیت و مهدویت> دست به تألیف بوده‌اند.

## ۳. شیوهٔ جمع بینِ حدیث و کلام:

در این شیوه، با بیان ادلهٔ نظری و مناقشاتِ کلامی از یکسو، و سپس تکیه بر آثار و اخبار، میان دو شیوهٔ پیشگفتہ جمع کرده‌اند.

شیخ علی بن بابویهٔ قمی <در گذشته به ۳۲۹ ه. ق.>، پدر صدوq، در کتاب‌الإمامه و التبصرة من الحجۃ‌اش و نیز شیخ طوسی <۳۸۵ - ۴۶۰ ه. ق.> در کتاب الغيبة بدین راه رفته‌اند.

البته مُراد از اینهمه آن نیست که هر کس، صرفاً از یک شیوه بهره می‌برده است، بلکه منظور وجه غالب در مباحثی است که هر مؤلف ایراد نموده، ورنه اهل هر شیوه در عین حال از شیوهٔ دیگر نیز استفاده می‌کرده‌اند؛ محدث استدلالِ متکلم را نقل می‌کرده؛ متکلم هم به حدیث استناد می‌نموده است.

باری «غایبیت»، گستره‌ای فراخ از میراثِ مکتوب شیخ مفید را پُر کرده است. وی کتابها و رساله‌های متعددی در این باره نوشته است و در هر یک از آنها سویه‌ای از سویه‌های غایبیت و مباحث آن را به بررسی همه جانبه گرفته. الفصول العشرة را نیز برای پاسخگویی به مجموعه‌ای از پرسشها که در بابِ غایبیت طرح شده بود، تألیف نمود.

شیخ در مؤلفاتِ خویش از کوشش‌هایی هم که پیش از وی صورت گرفته بود، بهره بُرده است؛ و ما به کارهای پیشینی که مورد استفاده وی قرار گرفته‌اند و ما از آنها آگاهی یافته‌ایم اشارت خواهیم نمود.

در روزگار شیخ مفید مباحث مربوط به غیبت هم از حیث ماده و موضوع و هم از حیث روش و شیوه دگرگون شده بودند.

در اوآخر عصر مُفید نزدیک به صد و پنجاه سال (۴۱۰ - ۲۶۰) بر غیبت سپری شده و مسأله عمر امام - عليه السلام - و درازنای آن بناگزیر در عرصه گفت و گو از غیبت داخل شده بود، زیرا صد و پنجاه سال، از میانگین عمرها در روزگار مفید بیشتر بود. بدین ترتیب، غیبت چیزی بیش از یک مسأله فکری و عقیدتی به حساب می آمد؛ چه به یک مشکل طبیعی ملموس هم بدل شده بود.

پیشتر سروکار متکلم با مسأله ولادت امام و وجود و فائده آن حضرت و چگونگی سود بُردن از وی و مانند اینها که امثال این قبه رازی و أبوسههل نوبختی بدان پرداختند، بود. لیک در عصر مفید مسأله طول عمر رخ نمود و برخی گفتند: اگر ثابت شود که امام زاده شده و به وجود آمده و فائده رسانده و گروهی نیز از وجود آن حضرت سود بُردهاند، دیگر پس از این مدت نباید زندگانی او ادامه داشته باشد و باید در یکی از این روزها عمر وی به پایان رسیده باشد!

شیخ از آن پیشینیان بهره بُرد، و با قوت و دقّت و احتیاط پاسخ به شبهات پیآیند سپسین را بر گفتار پیشینیان برافزود. وی در پاسخگویی به جمیع اشکالهایی که بر غیبت وارد می شد، با همان قوت معارضه و اتمام حجّت و بررسی همه جانبه و بیان رسا و آرامشی که از وی معهود بود، و آنسان که همیشه شبّه را ریشه کن می نمود و با تناقض گرفتن از کلام خصم او را در تنگنا قرار می داد، شیوه‌های تازه‌ای را از حیث علمی و بیانی پیش گرفت.

با هم آنچه را در رساله‌هایش به قلم آورده است، بخوانیم:

### ١. الفصول العشرة في الغيبة

این کتاب جامع ترین نوشتار شیخ مفید در موضوع غیبت است، زیرا در پاسخ به پُرسش‌های متعدد و باریک و متنوعی تألیف گردیده که مسأله غیبت را از جمیع جهات و با تمام احتمالات مفروض به بحث و بررسی گرفته‌اند.

شیخ در مقدمه این اثر خاطرنشان کرده است که درباره مباحث مربوط به غیبت در

نوشتارهای فراوان که بین خواص و عوام خلائق پراکنده گردیده و میان مردمان آوازه یافته است، به بررسی همه سویه دست یازیده.  
چه بسا رساله‌های چهارگانه‌ای که پس از این معرفی خواهیم کرد، از همین نوشتارها باشند.

نکته حائز اهمیت، روش علمی است که شیخ در مقدمه این فصول - برغم اختصارش - از برای حل مسأله غیبت به دست داده؛ بدین صورت که گفته است: اثبات وجود امامت و اختصاص ائمه اهل‌البیت - علیهم السلام - به عصمت و متمایز بودنشان از سایر امّت از حیث کمال و فضل و با هم داشتن کردارهای شایسته و نشانه و معجزات دلالتگر بر صدق مدعای ایشان و نصوص مسلمی که درباره ایشان از خدا و پیامبر رسیده است، آری، اثبات اینهمه، زمینه بحث از غیبت و استدلال بر ایجاب آن و ناگزیری امام از غیبت و اسباب غیبت و آنچه را بدان ارتباط دارد، چنان می‌گشاید که به علم و یقین به جمیع این مسائل بینجامد.

این روش همان روشنی است که شیخ مفید در پاره‌ای از رساله‌های پیشگفته‌اش پی‌گرفته و سید شریف مرتضی نیز آن را اقتباس نموده و در کتاب المقنع فی الغیة به صورتی دقیق و فراخ دامنه به کار بسته است.

باری، این کتاب پاسخ به پرسش‌های شخصی است که شیخ او را اینگونه وصف کرده است: «آن که حق او بایسته و پایه و مایه‌اش گران است و به نیکخواهی و همدلی اش باوری استوار دارم». در بعضی دستنوشتهای کهن کتاب از او به نام «الرئیس أبي العلاء بن تاج الملک» یاد شده است.

شیخ در آغاز کتاب عین متن فصل مشتمل بر پرسشها را آورده و آنگاه هر یک از فصول را - به صورت «سخن در باب فصل نخست...»، به همین ترتیب تا فصل دهم - بشرح پاسخ گفته است.

ما در اینجا - به ایجاز - پرسش مطرح شده در هر فصل و سپس پاسخ شیخ مفید را بدان می‌آوریم:

فصل نخست: در باب مدعای امامیه که می‌گویند: ابو محمد حسن عسکری - علیه السلام - را فرزندی است که در زمان حیات آن حضرت زاده شده و این امر از خانواده و

عموزادگان و عموم خویشانش پنهان بوده و از ایشان پوشیده داشته شده بوده است.  
شیخ در پاسخ گفته: پوشیده داشتن امام مهدی محمد بن الحسن العسكري - علیه السلام - امری مخالف با عُرف و عادت نیست. چه بسیار می‌شود که به سبب مقصود خاصی که عقلاً داشته باشند، ولادت اولاد را پوشیده می‌دارند، بویژه در مورد اولاد شخصیت‌ها چونان پادشاهان، و همچنین غیر ایشان.

شیخ مفید در این باب ولادت کیخسرو را شاهد گرفته که مادرش از پدر بزرگ او - با همه جد و جهدی که در جستن او به کار می‌بست - پوشیده داشت و وی بر او دست نیافت؛ و طبری هم در تاریخنامه‌اش این ماجرا را یاد کرده است.<sup>۴</sup>

شیخ گفته است: بسیار دیده‌ایم نسبت کسی دیرزمانی پس از درگذشت پدرش ثابت شود و به سبب چیزی که پدر را به نهان داشتن ولادت فرزندش و اداسته، احدی از خلائق او را بدین نسبت و فرزندی نشناشد، تا آنکه دو مرد مسلمان گواهی دهنده که پدر برغم آن پرده پوشی بدین نسبت تصريح نموده و به کتمانش وصیت کرده، یا آنکه به حکم شریعت از روی فراش او را به پدرش مُلحَق دانند.

شیخ سپس مواردی چون مخفی بودن ولادت ابراهیم خلیل و موسای کلیم و جُز ایشان را که عالمان ادیان بر آنها همداستانند یاد کرده است، و گفته: پس چیست که دشمنان امامیه سخن ایشان را مبنی بر این که امام حسن عسکری - علیه السلام - ولادت فرزندش مهدی را از خانواده خود مخفی داشته است، انکار می‌کنند؟! حال آنکه انگیزه‌های این پنهانکاری از پنهانکاریهای دیگران هویداتر است و تفصیل آن خواهد آمد.

سپس گفته‌است: همانا نسب تنها به سخن قابل و زنانی چون او و به اعترافِ صاحب فراش و به گواهی دو مرد بر این که پدر به نسبت فرزند با خویشن تصريح کرده است، ثابت می‌شود؛ و خبر ولادت فرزند امام حسن <عسکری> - علیه السلام - به استوارترین طُرقی که انساب جمهور مردمان بدان ثابت می‌گردد ثابت شده است؛ چه از قول گروهی از اهل دیانت و فضل و وَرَع و زُهد و عبادت و دین‌شناسی ثابت گردیده که امام حسن عسکری - علیه السلام - فرزندش مهدی - علیه السلام - را شناسانیده و ایشان را از وجود وی خبر داده و با بیان صريح (=نص) بدیشان خاطرنشان نموده است

که وی پس از خود آن حضرت امام است.

همچنین این که برخی از ایشان او را در کودکی و نوجوانی و جوانی دیده‌اند، این معنا را مُسَلِّم می‌دارد. این وجه در سخن ابوسهل نوبختی که در *إكمال الدين* (صص ۹۲ - ۹۳) نقل شده است، هم آمده.

شیخ گفته است: نامهای جماعتی از ثقات و خواصِ *إمام حسن عسکری* - عليه السلام - را که دانسته است به خدمتِ آن حضرت رسیده و محضرش را درک نموده‌اند، یاد کرده‌ام، و در مواضعی از نوشتارهایم - بویژه در دو کتابم که یکی به *الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد* موسوم است و دومی به *الإيضاح في الإمامة والغيبة* - موجود است.

فصل دوم: درباره آنکه جعفر بن علی، برادرِ *إمام حسن عسکری* - عليه السلام - گواهی امامیه را در بابِ فرزندِ برادرش حسن - عليه السلام - که در زمانِ حیاتِ او ولادت یافته بوده است، انکار کرد و تَرَكَه برادر را بدین ادعا که حق اوست، نه آن فرزند، در اختیار گرفت و کارهای دیگر کرد تا نفی وجودِ برادرزاده خویش را مُؤَكَّد ساخته باشد.

شیخ در این باره چنین پاسخ داده و گفته است: این رفتارها نزدِ خردمندان حتیٰ *إيجاد* شبهه نمی‌کند، تا چه رسد به آنکه حجّت باشد؛ زیرا *أمت* همداستان‌اند که جعفر معصوم نبود، تا انکارِ حق یا ادعایی باطلی ازوی سرنزند؛ بلکه شخصی از عامت مردمان بود که دچار لغرض می‌شد و سهو می‌کرد و خطأ و غلط ازو سر می‌زد و قصدِ باطل می‌نمود و توقعِ گمراحتی داشتن از وی، ممتنع نبود.

مانند این، از اسبابِ یعقوب در ستمی که بر *یوسف* - عليه السلام - راندند و نگرانی و اندوهی که به پدرشان وارد آوردنده، سر زد؛ با آنکه اسبابِ پیامبران بودند! دیگر در بابِ کسی که در دنیا و دین از ایشان فروتر است، چه چیزی انکار می‌گردد؟! به علاوه که انگیزه‌هایی آشکار جعفر را به انکارِ برادرزاده‌اش سوق می‌داد، مانند در اختیار گرفتن تَرَكَه پُرآرزش و فراوان و گرانقدرِ برادر، و دعوی مقام او که نزدِ همگان گرامی بود، و طمع در *خمس* دستاوردها که به برادرش می‌رسید و شیعیان در زمان حیاتِ او به وکیلان وی تسليم می‌نمودند و استمرارِ این امر پس از وفاتِ وی.

تمسک بدین انکار، درست بدان می‌ماند که کافران از برای باطل شمردن دعوت پیامبر - صلی الله علیه و آله - بدان تمسک نمایند که دو عمومی آن حضرت، ابوالهَب و ابوجَھل، صدقِ دعوت او را منکر شدند و نُبُوَّتش را نپذیرفتند! تازه، حجّت پیامبر - صلی الله علیه و آله - آشکار بود، ولی راه آگاهی از ولادت حضرت حجّت مهدی - علیه السلام - بر جعفر و امثال او که از حیطه اطلاع و آگاهی بدین امر دور بودند، گشاده نبود.

شیخ سپس خاطرنشان نموده است که اهل اخبار از احوال جعفر چیزها گفته‌اند که اگر مذکور افتد، حقیقت این امر روشن و بی‌پرده هویدا می‌گردد، لیک موانع آشکاری هست که از ذکر این موارد ممانعت می‌کند. یکی از این موانع، کثربت کسانی از زاد و رود جعفر بود که در زمان شیخ، به حق خستو بودند و به فرزند امام حسن عسکری - علیه السلام - عقیده داشتند و نکورفتاری با این سادات - که خداشان مُؤَيد داراد - از طریق وانهادِ ثبت آن اخبار، سزاوارتر می‌بود.

فصل سوم: در این باره که امام حسن عسکری - علیه السلام - در آن بیماری که بدان درگذشت، در باب وَقْفَهَا و صدقاتِ خویش، به مادرِ خود - که «حُدَيْث» نام داشت و کُنیه‌اش «أم الحسن» بود - وصیت فرمود، نه به دیگری.

شیخ در پاسخ گفته است: این موجبِ إنکارِ فرزند نمی‌شود، زیرا غرض از پنهان داشتنِ ولادت و پوشیده داشتن حال او، همانا آن بود که از پادشاه و همایانِ ستم پیشه‌اش که آهنگِ ریختن خون این فرزند را داشتند، بر وی بیمناک بودند، و اگر در وصیت ذکری از وی می‌شد، آن غرض نقض می‌گردید و با قصدی که در باب تدبیر امر وی بود منافات داشت؛ بویژه که بنانگزیر خواص دولت - مانند مولای واثق که تدبیر نام داشت و عسکر خادم مولای محمدبنِ مأمون و فتح بن عبدربه، و جُز ایشان - بر این وصیت گواه بودند.

شیخ گفته است: این مانندِ تدبیر امام صادق - علیه السلام - و حراستِ فرزندش موسی - علیه السلام - از گزند است؛ چه، آن حضرت به پنج نفر وصیت نمود: نخستینشان منصور بود، سپس ربیع، و سپس قاضی وقت، و سپس کنیز آن حضرت و امام فرزندش، حمیده بربریه، و پس از همه آنها از امام موسی کاظم - علیه السلام - یاد

کرد تا امیر او را پوشیده دارد و از این طریق جان امام را حفظ کند. اگر هم موسی در میان اولاد آن حضرت معروف نبود، هیچ در وصیت خویش ازو یاد نمی فرمود.  
این شاهدی است برای آنچه در باب مقصود امام حسن عسکری - علیه السلام - از وصیت کردن به مادر خویش - و نه دیگری - و یاد نکردن از فرزند خود <در این وصیت>، گفتیم.

فصل چهارم: انگیزه مخفی داشتن ولادت صاحب الزمان - علیه السلام - در حالی که امیر پدران آن حضرت و ولادتشان ظاهر بود، چه بود؟ آن امامان، به سبب وجود خلفای بنی امية و طاغیان بنی عباس، در تقیه‌ای سخت‌تر از عهد امام حسن عسکری - علیه السلام - و خوفی بیشتر به سر می‌پردازد و با اینهمه هیچ‌یک غائب نشدن و از مردمان خبر ولادت هیچ‌یک پوشیده داشته نشد؟

پاسخ: سبب مخفی داشتن این ولادت آن بود که پادشاهان پیشین دانسته بودند آن امامان - علیهم السلام - از برای عصر خویش قائل به تقیه هستند و چون از نبود یاران و یاریگران آگاهند قیام مسلحانه را روا نمی‌دانند، تا آنکه نشانه‌های ظهور پدیدار گردد.  
ستم پیشگان نیز چون خود را از قیام ایشان در امان می‌دیدند دغدغه وجود و ظهور این امامان را نداشتند، زیرا به زعم آنان کسانی که گوش فرا دعوی امامت ایشان دهند، اندک بودند.

اما تأکیدی که در باب امیر حضرت حجت - علیه السلام - و این که او را چشم می‌دارند تا چیرگی ستم پیشگان را برآندازد، رفته بود، حکومتگران ستم پیشه را به طلب او و ریختن خونش بر می‌انگیخت تا شبهی نماند و <به زعم خویشتن> امان یابند.

شیخ مفید سپس این فرض را مطرح می‌کند که: اگر هم از سبب ظهور امامانی که آباء حضرت حجت هستند - علیهم السلام - و غیبیت آن حضرت - علیه السلام - آگاه نمی‌بودیم، همین بس بود که خدای متعال را معلوم باشد که امامان <پیشین> - علیهم السلام - اگر هم ظاهر باشد در عین ظهور در امان‌اند، ولی حضرت حجت - علیه السلام - اگر ظاهر باشد در امان نیست و از همین روی غیبیت واجب شده باشد.

یا اینکه اگر یکی از آن پیشینیان از دست می‌رفت، از امامان سپسین کسی بود که

جانشین او شود، ولی در مورد حضرت حجت - علیه السلام - که خاتم امامان و آخرين ايشان است، چنین نبود و اگر آن حضرت ظهر مى فرمود و كشته مى شد، شخص دیگري نبود که در امامت جانشين آن حضرت گردد.

فصل پنجم: مدعای امامیه در باب پنهان بودن امام و نامعلوم بودن حال و مكان او در درازنای این مدت، خارج از حد متعارف است، زیرا هر که را چنین حالی پیش آید، مدت پنهان بودنش بیش از بیست سال نخواهد بود، تا چه رسید به بیشتر، و مكانش نیز از همگان پوشیده نخواهد بود، بلکه بناچار برخی و دست کم بعضی از خانواده‌اش از مكان او آگاه خواهند بود. پس چون سخن امامیه خلاف عادت است، باطل است!

پاسخ: اینکه گفته شده آحدی مهدی - علیه السلام - را مشاهده نکرده، باطل است؛ بلکه جماعتی از اصحاب پدرش، امام حسن عسکری - علیه السلام - فرزند او، یعنی حضرت حجت را در حیات آن حضرت مشاهده کردند و پس از وفات پدر نیز اصحاب و خواص حضرت حجت بودند. همینان در زمان غیبت او، مدتی دراز، میان آن حضرت و شیعیان او واسطه بودند. آموزه‌های دینی را از آن حضرت به ايشان انتقال می‌دادند و پاسخ پرسشهاشان را به ايشان می‌رساندند و حقوقی را که نزد شیعیان داشت از ايشان می‌ستانندند. اینان جماعتی بودند که امام حسن عسکری - علیه السلام - در زمان حیات خویش عادل شمرده بودشان و در روزگار خود امین خویشن قرار داده و رسیدگی به املاک و اجرای خواسته‌های خویش را بدیشان سپرده بود. به نام و نسب شناخته شده بودند. کسانی چون ابو عمرو عثمان بن سعید سمان، و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان، و خاندان رحباوین و خاندان سعید و خاندان مهزیار در اهواز و خاندان رکولی در کوفه و خاندان نوبخت در بغداد، و جماعتی از اهل قزوین و قم و دیگر نواحی جبال که بنام‌اند. اینان خداوندان خرد و امانت و وثاقت و درایت و مردمانی دانا و کارдан و بیدار دل بودند.

سلطان ايشان را به سبب مکانت رفیع دنیویشان گرامی می‌داشت و بخاطر امانتداری آشکار و عدالت آوازه‌مندانش اکرام می‌نمود، اتا پس از آنکه اینان سپری شدند: اخبار به نقل از آل محمد - علیهم السلام - همداستان بوده‌اند که قائم - علیه السلام - را از دو غیبت گزیر نیست که یکی از این دو غیبت از دیگری درازتر باشد؛ در آن غیبت خُردتر،

خواص از احوال او آگاهند، ولی در آن غَيْبَتِ درازتر، جُزِ يارانِ مُعْتَمَدش که عهده‌دارِ خدمت اویند، عموم مردمان نمی‌دانند او کجا به سر می‌برد. اخبار این معنی، در مصنفاتِ امامیه موجود است، و وقوع غَيْبَتِ صدقی را ویان این اخبار را آشکار گردانیده است. از این گذشته معلوم ما نشده است که هر کس غائب و از خلق پنهان باشد، جماعتی از مردمان مکان او را بداند!

شیخ مفید، سپس خضر - علیه السلام - را یاد کرده است که زمین را به عبادت خداوند زیر پا می‌گذارد و از سرای مجرمان کناره می‌جوید و هیچکس از جهانیان از مکان او آگاه نیست؛ و به اجماع اهل نقل و همداستانی سیره گُراران و اهلی اخبار از پیش از زمان حضرت موسی - علیه السلام - تا همین روزگارِ ما موجود بوده است. همچنین غَيْبَتِ موسی - علیه السلام - را از طتش و گریختنش را از فرعون - چنان که قرآن هم بیان فرموده - یاد کرده، و داستان یوسف - علیه السلام - را که یک سوره کامل از قرآن درباره آن آمده و پوشیده بودنِ حال وی را حتی از پدرش یعقوب - علیه السلام - که پیامبر بود، و آنچه را میان یونس و قومش رخ داد و گریختن او را آنسان که هیچیک از خلائق جای و مکانش را نمی‌دانستند و تنها خدای متعال از حال او آگاه بود، و قصّه اصحابِ کهف و همچنین آن صاحبِ درازگوش<sup>۵</sup> را که حکایتش در قرآن آمده و نظری اینهاست، خاطرنشان نموده است.

همه اینها خارج از عادت و غیر متعارف است، و اگر نه آن بود که قرآن یاد و خبر آنها را آورده است، هر آینه ناصیبیان به انکار این اخبار شتاب می‌کردندا! اخباری هم درباره غَيْبَتهاي طولانی مدت پادشاهان از رعایاشان که به واسطه پاره‌ای تدبیرات صورت گرفته بوده است و در این مدتِ غَيْبَتِ هیچ‌یک از رعایا از ایشان خبر نداشته‌اند و ایشان هم پس از غَيْبَتی طولانی ظاهر گردیده‌اند، رسیده است و اصحابِ سیر و آثار روایت کرده‌اند. این اخبار را بازگو نکردیم، زیرا می‌دانستیم دشمنان بسرعت انکار خواهند کرد. پس بر قرآن تکیه کردیم، زیرا اهل إسلام اجماع دارند و خصم نیز خستوت است که آنچه قرآن آورده صحیح است و از نزدِ خداست و همچنین این مخالفان به حجتی اجماع نیز خستویند.

فصل ششم: خارج از عادت بودن مدعای امامیه درباره طول عمر آن حضرت؛ چه از

از همین روست که بنابر دلیل عقلی، وجودش واجب است، و عدم یا مؤتش که او را

از پاسداشت و حفظ دین مانع آید، پذیرفتی نیست.

زمانی که در سال ۲۵۵، پنج سال پیش از وفات پدرش، زاده شده، تا امسال، سال ۴۰۱، که این فصول عرضه می‌شود، عمر آن حضرت به ۱۵۵ سال رسیده و این عمری است که احتمالی در این روزگاران بدان نرسیده است.

پاسخ: این، از عادت برخی انسانهای پیشین خارج نبوده > و در بعضی اعصار عادی بوده > است؛ و آنچه در بعضی اعصار رخ داده باشد، ناممکن نیست که در روزگاری دیگر هم واقع گردد.

آنگاه شیخ، دیرزیستان (= مُعَمَّران) را از عَرب و عَجم و از هند و اصناف مختلف بشَر یاد کرده و گفته است: نامهای جماعتی از ایشان را در کتابم معروف به الإيضاح فی الإمامة نگاشته‌ام. وی جمعی از ایشان را برشمرده است و سُروده‌هاشان را یاد کرده. همچنین از سلمان فارسی - که رحمت خدا بر او باد - یاد کرده است و اینکه بیشترینه اهل علم می‌گویند: او مسیح - علیه السلام - را دیده و وفاتش در زمان خلافتِ عمر در مدائیں بوده است.

فصل هفتم: غیبت اگر صحیح باشد، دیگر حاجتی به غائب نخواهد بود؛ زیرا وجودش چون عدم است؛ چون نه دعوتی از برای وی به ظهور می‌پیوندد و نه حجتی برایش برپا می‌شود؛ نه حدی را اقامه می‌کند و نه حکمی را روان می‌گرداند و نه کسی را ره می‌نماید و نه به معروفی امر و نه از منکری نهی و نه در راه اسلام جهاد می‌کند.

پاسخ: غیبت، حاجت به کسی را که حافظ شریعت و دین باشد، نقض نمی‌کند. آیا نبینی که کارِ دعوت را شیعیان او عهده دارند و حجت بدیشان برپا می‌گردد و او نیاز ندارد که خود عهده‌دار این کار گردد؛ همچنین است اقامه حدود و تنفیذ احکام که گاه امراء‌ائمه - و نه خودشان - عهده‌دار می‌گردد؛ و در بابِ جهاد نیز سخن از همین دست است. پس هرگاه کسی از ایشان باشد که بدین قیام نماید، مسؤولیت مستقیم متوجه امام - علیه السلام - نیست و او می‌تواند نهان باشد و خموشی پیشه سازد؛ و هرگاه ببیند همگی آن را فرو نهاده و در تکالیفشان از راه حق منحرف شده‌اند، ظاهر شود تا خود عهده‌دار آن گردد و او را نرسد که بدان قیام ننماید؛ پس باید ظهور کند.

از همین روست که بنابر دلیل عقلی، وجودش واجب است، و عدم یا مؤتش که او را از پاسداشت و حفظ دین مانع آید، پذیرفتی نیست.

نکته دیگر آنکه: امام - علیه السلام - هرگاه به سبب خوف از ستم پیشگان غائب شود و بدین ترتیب حدود ضایع گردد و احکام مُعطل مائد و تباہی رُخ نماید، سبب اینهمه، کرده ستم پیشگان است، و آنان در این باره مسؤول‌اند؛ به خلاف آنکه اگر خداوند امام را می‌میرانید یا نابود می‌گردانید و آنگاه اینهمه رُخ می‌داد، سبب آن کرده خدای متعال می‌بود. و روا نیست که خداوند موجب تباہی گردد و نه آنکه صلاح را از میان بردارد.

مانند این پاسخ، در سخن نوبختی که در *إكمال الدين صدوق* (ص ۹۰) نقل گردیده است هم، آمده.

فصل هشتم: مدعای امامیه در باب غیبت، از همان روی که مدعای واقفه مخطوطه<sup>۶</sup> و کیسانیه<sup>۷</sup> و ناووسیه<sup>۸</sup> و اسماعیلیه مبنی بر حیات امامانشان، و مدعای زیدیه را در باب بعض امامانشان - چون - یحیی که در شاهی<sup>۹</sup> کشته شد -، باطل دانسته‌اند، باطل است. پاسخ: مرگ یا کشته شدن امامان یاد شده محسوس و مذرک بوده است و امامانی که پس از ایشان بوده‌اند - و امامت ایشان به همان ثابت گردیده که امامت آن پیشینیان -، بدان گواهی داده‌اند.

انکار محسوسات هم تزد جمیع عُقلا باطل است.

این برخلاف مدعای وجود صاحب الزمان - علیه السلام - است که نه مستلزم طرد امری است که مشهود افتاده و نه انکار چیزی که محسوس بوده، و نه پس از وی امام منصوب معصومی آمده تا به نادرستی عقیده به غیبت او گواهی دهد.

مانیز غیبت آن امامان پیشین را از حیث «طول مدت» مُنکر نیستیم، تا کسی بر مدت غیبت پیشوای ما - علیه السلام - اعتراض کند.

فصل نهم: امامیه خستویند که خدای متعال غیبت امام را از روی لطف به او و شیعیانش روا داشت و مُقرّند که خدای سبحان، مادام که آزمون و تکلیف باقی است، جُز آنچه را صلاح و صواب باشد در دین روا نمی‌دارد و جُز آنچه را بندگان خدا بدان حاجت دارند نمی‌کند.

این، ناقض آن عقیده ایشان است که از طریق امام مصالح تمامت می‌یابند و انتظام و تمامیت تدبیر برقرار می‌گردد.

پاسخ: مصالح در احوال متفاوت، متفاوت‌اند، و در همه حال یکسان نیستند؛ بلکه تدبیر حکیمان نیز وقتی به ژرفاندیشی و مصلحت جوئی در امور می‌پردازند، با دگر شدن رایها و مقاصد، دیگرگون می‌شود. سخن کسانی که گفته‌اند: وجوب اختیار ائمه از برای مصلحت خلق است یا در دین و دنیا اصلاح است، لیک وقتی این امر بخطاطر ممانعتِ ستم پیشگان متعدد گردد، ترک آن اصلاح است، از همین دست است. خداوند عَبَّیت را مباح گردانیده؛ پس همین کار در حکمت، اولی، و در تدبیر دین و دنیا، صواب بوده است.

فصل دهم: امام به خودی خود شناخته نمی‌شود و امامتش جُز از راهِ معجزات ثابت نمی‌گردد. هرگاه امام به هنگام ظهورش حاجت به معجزه داشته باشد، معنای این ظهورِ معجزه به دستِ غیرِ انبیاء و رسولان خواهد بود؛ و این دلیلِ تبُوت و نشانه رسالت را از بین می‌برد؛ که قولِ باطی است.

پاسخ: امامِ مُنتَظر را نشانه‌هایی است که بر امامت او دلالت می‌کند و از پیشوای هدایت - علیه السلام - روایت گردیده است. قیامِ سُفیانی و ظهورِ دجال و کشته شدنِ سیدِ حسنی که در مدینه قیام می‌کند و فرورفتن زمین در بَیداء، از آن جمله است. عامه با خاصه در روایت کردن پیشترینه این نشانه‌ها از پیامبر - صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ - هنبار بوده‌اند.

ازین گذشته، آیات و معجزات، ویژه دعوتِ انبیاء نیستند، بلکه فی الجمله بر صدقِ دعوتِ دعوی‌تگر بدانچه به تصدیق آن دعوت کرده است دلالت می‌کنند؛ پس اگر به تبُوت دعوت کرد، دلیل بر تبُوت خواهد بود، و اگر به امامت دعوت کرد، دلیل و برهان امامت خواهد بود؛ هرچند که مُعْجزات - پس پیامران - تنها اختصاص به صاحبان عصمت دارند.

خداوند روزی مریم - علیها السلام - را از آسمان به سوی او روان گردانید، در حالی که او نه صاحبِ تبُوت بود و نه رسالت، ولی از بندگان شایسته و معصوم خدا بود. همچنین خداوند خبر داده است که به مادر موسی وحی فرموده، و وحی از معجزاتِ انبیا است و آن بانو از ایشان نبود.

شیخ مفید در پایان این فصل گفته است: در آن کتابم که معروف است به الباهر فی

المعجزات آنچه را از برای کسی که دوستدار شناختِ دلالت‌های معجزات و آگاهی از موضوع آنها و غرض از اظهار آنها باشد، نگاشته‌ام، و پاره‌ای قانع کننده از آن را در پایان کتاب «دیگر» ام، الإيضاح، به قلم آورده‌ام.

٢. «مَنْ ماتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِيمَانَ زَمَانِهِ ماتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

(یعنی: هر که در حالی بمیرد که امام زمانش را نمی‌شناسد، به سان مرگ در جاھلیّت بمیرد است).

آمّت بر صحّت و مقبولیّت این حدیث همداستان‌اند. شیخ مفید در باره آن گفته است: خبری صحیح است که اجماع اهل آثار (حدیث پژوهان) بر صحّت آن گواهی می‌دهد. در افصاح نیز گفته: این خبر متواتر است.

عالمن همه مذاهی بزرگ اسلامی آن را روایت کرده‌اند: شیعه امامیه، زیدیه، و اهل سنت. در اسناد این حدیث بحثی نیست. از همین روی نیز شیخ مفید گفت و گواز این امر را به درازا نکشیده و یکسره به معنا و مدلول آن پرداخته است.

شیخ نخست خاطر نشان کرده است که قرآن در آیاتی صریح به معنای این حدیث گواهی می‌دهد: از آن جمله است این فرموده خدای متعال: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنْسَى يَا مَا مِنْهُمْ...» (س ۱۷۱ / ۷۱) یعنی: روزی که هر گروهی از مردمان را با پیشواشان فراخوانیم...)

و نیز: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هُوَ لَآءٍ شَهِيدًا» (س ۴۱) / ۴۱ یعنی: پس چگونه باشد آنکاه که از هر اُمّتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم؟). مدلول حديث، آن است که وقتی انسان امام زمانش را نشناسد، این عدم معرفت منجر به آن می شود که وی بسانی مرگ در جاھلیّت و بر غیر آئین اسلامی بمیرد؛ پس - آنکونه که مفید در افصاح (ص ۲۸) می گوید - «جهل نسبت به امام، صاحب این جهل را از اسلام خارج می کند».

بنابراین بنادری در هر عصر و زمان باید امامی وجود داشته باشد و مسلمان ناگزیر است صاحب عصر و امام زمان خویش را بشناسد، و رنه بسان مرگ در کفر و گمراهی جاهلیت مرده است.

شیعه امامیه به امام عصر و صاحب زمان معتقدند، و به اعتقاد ایشان، او حضرت محمد بن حسن عسکری - عليه السلام - و همان «مهدی» است که قیام او در آخر الزمان چشم داشته می‌شود که یکچند پس از ولادت غیبیت فرموده و ایشان به غیبیت او باور نمندند.

بعض مخالفان برین اعتقاد اعتراض کرده و گفته‌اند که این باور با منطق حديث نمی‌سازد و پنداشته‌اند: غیبیت امام با معرفت ما به او منافات دارد، زیرا - به گمان ایشان - وجود او مستلزم علم به مکان او و ارتباط با وی و بهره‌وری از اوست.

بدین ترتیب چند اعتراض مطرح گردیده است:

۱. برغیبیت بدین عنوان اعتراض شده که: اگر این خبر صحیح باشد، چگونه عقیده شیعه درباره امام این زمان صحیح توأند بود که می‌گویند او غائب و از همگان پنهان است و هیچکس با او ارتباط ندارد و مکان و محل استقرار او را نمی‌داند؟  
شیخ مفید در پاسخ به این اعتراض گفته است که مدلول خبر، همانا «لزوم وجود امام و لزوم معرفت شخص مسلمان به او» است و به هیچ روی متضمن «وجود ظهور او و عدم غیبیت وی» نیست؛ پس، اعتقاد به غیبیت، با مدلول این خبر منافات ندارد.

توضیح این مطلب، آن است که: وجود و معرفت، مستلزم ارتباط و اطلاع از مکان - که در این اعتراض مذکور افتاده‌اند - نیست. معرفت یک امر، صرفاً منوط به مشاهده آن و حضور نزد آن نیست؛ چه محسوس است که ما به بسیاری از امور که آنها را ندیده و نزد آنها حاضر نبوده‌ایم معرفت داریم، مانند امور و حوادث گذشته که ما بدانها معرفت یافته‌ایم و علم به آن امور از برایمان حاصل گردیده است. همچنین، پدیده‌ها و اموری را که در آینده واقع می‌شوند بی آنکه امروز با آنها دریوند باشیم می‌شناسیم و بدانها معرفت داریم؛ مانند روز رستاخیز و حشر و نشر. وانگهی، گاه مصلحت به صرف شناخت چیزی یا کسی تعلق می‌یابد، ولی به مشاهده آن و شناخت مکانش یا ارتباط با آن تعلق نمی‌گیرد.

۲. برغیبیت بدین عنوان اعتراض شده است که مصلحت صرف معرفت امام در حالی که ارتباط با او وجود ندارد، در چیست؟ شیخ مفید در پاسخ گفته است که: نفس معرفت ما به وجود او و امامت و عصمت و فضل و کمالش، ما را سود می‌رساند، بدین صورت

که بخاطر این معرفت پاداش و اجر می‌یابیم، زیرا از طریق آن امر خداوند را امتنان کردہ‌ایم و از رهگذر آن عقابی را که به خاطر نشناختن او بدان تهدید می‌شدیم از خود رانده‌ایم. همچنین انتظار ما برای ظهور او عبادتی است که بخاطر آن ثواب می‌بریم و از رهگذرش عقاب را از خویشتن دور می‌کنیم.

پس ما با این باور، فریضه‌ای الهی را که خداوند بر ما واجب گردانیده است، ادا می‌کنیم.

۳. سپس مخالف سؤالی مطرح کرده که حاصلش این است: هرگاه امام غائب باشد و از مکانش مطلع نباشند، مُكَلَّف چه کند و در پیشاًمد هائی که رخ می‌دهد، اگر حُکْم آن پیشاًمد ها را نداند، بر چه اعتماد نماید؟ و طَرَفِینِ دعاوی به چه کسی رجوع نمایند؟ حال آنکه مرجع این امور امام است و او برای همین امور منصوب گردیده.

شیخ مفید در پاسخ گفته است:

أَوْلَأَ، این سؤال ربطی به موضوع بحث درباره حدیث «مَنْ مَاتَ...» ندارد؛ بلکه سؤال جدید و بحث نازه‌ای است. (بدین ترتیب، شیخ مفید خاطر نشان می‌کند که معارض با به میان آوردن این پُرسش خلاف هنگاره‌ای بحث و مناظره عمل کرده است، زیرا پُرسشی بیگانه با موضوع را در ضمن بحث و پیش از فراغت از آن، داخل کرده! و با اینهمه، شیخ، پُرسش او را با کمال ادب و شکیبائی پاسخ گفته است).

ثانیاً، وظائف امام - که وی از برای آنها منصوب گردیده است - فراوان‌اند:

یکی از آنها، فیصله دادن دعوا میان طرفین اختلاف است.

یکی دیگر، بیان احکام شرعی از برای مُكَلَّفان است.

پاره‌ای امور دیگر هم از مصالح دین و دنیا، از وظائف امام است.

لیک اقدام بدین امور، کُلًا، تنها به شرطِ تمکن و توانائی بر اجراء مقاصد، و به شرط اختیار، بر امام و اجب می‌گردد.

چیزی که در توان امام نباشد، و همچنین ایشار در صورت اضطرار، بر امام واجب نیست.

ثالثاً، هرگاه امام در شرایط تقویه و اضطرار بسر برآد، این حال را نه خدای متعال پدید آورده است، و نه خود امام و نه مؤمنان پیرو او، بل دشمنان ستم پیشنه او که خلافت و

حکومت بر مسلمانان را غصب کرده‌اند، پدید آورده‌اند؛ همان کسانی که خون او را مُباح دانسته و نسبتش را انکار کرده و حقش را مُنکر شده و کارهای دیگر کرده‌اند که اینهمه منجر به غَيْت و عدم ظهور وی گردیده است.

امام و مؤمنان از همه این امور بَری هستند؛ لذا بدین سبب مؤاخذه نمی‌شوند. اما کسی که به پیشاًمدّهای تازه دچار می‌شود، بر وی واجب است که به عالман از فقیهان شیعه رجوع کند تا از طریق ایشان به احکام شریعت که نزد ایشان به ودیعت نهاده شده است پی ببرد.<sup>۱۰</sup>

و در جائی که مرجعی از برای احکام نباشد، یا نصی درباره حکم مورد ابتلا وجود نداشته باشد، در اینجا به حکم عقل رجوع باید کرد؛ بدین تفصیل که اگر حکم شرعی نقلی در این مقام وجود می‌داشت، هر آینه خداوند درین مورد از رهگذر ابلاغ و اظهار آن حکم ما را به عبودیّت وا می‌داشت، پس نبود نشان از حکم شرعی نقلی، نمودار نبود حکم شرعی خاص این مورد است، و همانا مرجع، حکم عقل خواهد بود.

به همین سان، طَرَفِینِ دعوا نیز از طریق رجوع به فقهای شیعه، به احکامی که از شارع رسیده باشد رجوع می‌نمایند، و هنگامی که نص نباشد، به احکام عقول که نزد عرف مقبول‌اند رجوع می‌گردد.

در پیشاًمدی هم که از رهگذر نقل مباح یا ممنوع بودنش را تشخیص نتوان داد، بنا بر «اصلِ إباحة» است.

مُشابِه این اعتراض و همین پاسخ در آنچه شیخ صدوq در مقدمة اكمال الدين (ص ۸۱) آورده است، یاد گردیده.

۴. سرانجام این اعتراض مطرح شده که اگر امت می‌تواند در عمل به دین بر موارد پیشگفته، اعم از نصوص و اجتهاد و احکام عقول و سپس اصول، تکیه گنند، پس - بنابراین - دیگر از امام مستغنی است و حاجتی به او ندارد؛ دیگر چرا باید به وجودِ امام در غَيْت باور داشت؟

شیخ مفید در پاسخ گفته است: نیاز به امام همیشگی است، ولو آن که در غَيْت باشد. عدم حضور و عدم ارتباط با وی، موجب بی‌نیازی از وجود او نیست؛ همانطور که حاضر نبودن دارو نزد بیمار منجر به استغنای بیمار از دارو نمی‌شود و حاصل نشدن

دلیل نیز انسانِ متحیر را از دلیل بی‌نیاز نمی‌کند، بلکه وی همچنان بدان حاجتمند است و لو آنکه در دسترسش نباشد.

وانگهی اگر عقیده به استغناء در زمانِ غَیبَتِ صحیح باشد، هر آینه در زمانِ غَیبَتِ پیامبران نیز - مانندِ غَیبَتِ سه ساله پیامبر - صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ - در شعبِ ابی طالب، و غَیبَتِ چند روزه آن حضرت در غار، و غَیبَتِ موسای نبی - علیه السلام - در میقات، و غَیبَتِ یونس در شکم ماهی - باید نیازی به ایشان نباشد. حال آنکه نه تنها هیچ مسلمان، که هیچ انسانِ دیندار که به رسالتی آسمانی باور داشته باشد، این را نمی‌پذیرد.

این اعتراض در اکمال الدین (ص ۸۱) هم یاد شده است، لیک پاسخِ شیخِ مُفید، پاسخِ وافى است.

شیخ در پاسخ به اعتراض سوم نکته مهمی را خاطرنشان کرده است، و آن اینکه جمیعِ خصوم به اجتهاد در احکام باورمندند و پس از زمانِ رسولِ خدا - صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ - یعنی پس از سالِ یازدهم هجری یکسره به اجتهاد روی آورده‌اند. لیک ما به اجتهادِ پس از عصرِ ظهورِ ائمه - علیہم السلام - و دقیقاً پس از غَیبَتِ صغیر (سال ۳۲۹ ه. ق) معتقد هستیم.

بدین ترتیب، حالِ ما در عصرِ غَیبَتِ، عینِ حال ایشان است.

پس، در مسأله احکام، وجه اعتراض ایشان بر ما چیست؟ همچنین، ما اگر چه بخاطرِ غَیبَتِ ناگزیر گردیده‌ایم تا به اجتهاد - بدین صورت - روی آوریم، با اینهمه باور داریم که عصرِ ما را امامی هست، او را بشخصِ و به نام و صفت می‌شناسیم، لذا آنچه را در خبرِ پیشگفته آمده است امتنال کرده‌ایم و از جاهلیت و مرگِ جاهلی بدور هستیم. اما خصوم - با فروع شریعت هر چه کنند - با مدلولِ این حدیث که سند آن موردِ اجماع و دلالتش روشن است، چه می‌کنند؟! در دینشان از که پیروی می‌کنند و «امام» ایشان در عصر و زمانی که زندگی می‌کنند کیست؟! اگر هم «امام»ی نمی‌شناسند، آنکه این حدیث معین کرده است که به چه مرگی از جهان می‌روند!

**۳. دلیل بر وجودِ صاحب‌الزمان - علیه السلام - در زمانِ غیبت**  
 بحث درباره «وجودِ امام مهدی علیه السلام» که شیعه امامیه به غیبت آن حضرت معتقد است، پس از بحث در بابِ وجوبِ اعتقاد به امام و لزوم معرفتِ وی، مطرح می‌شود.

شیخِ مفید در بابِ بحثِ نخست، در رساله پیشگفته درباره حدیث «من مات...»، بشرح سخن رانده است. از همین روئی سخن از این رساله پس از آن قرار داده شد.  
 این رساله مشتمل است بر گفتگوئی میانِ شیخِ مفید و شخصی که ضمن پرسشهای دیگر، از شیخ خواستارِ دلیل قانع کننده بر وجودِ امام صاحب‌الزمان - علیه السلام - شده است؛ شیخ نیز از رهگذر پاسخ گفتن بدین پرسشها حق را آشکار می‌نماید.  
 پرسشِ نخست: در حالی که مردمان درباره وجودِ امامِ غائب - علیه السلام - اختلاف دارند، چه دلیلی بر وجود او هست؟

شیخ در پاسخ گفته: دلیل بر آن، نقلِ مُتوارِ شیعه امامیه است و همچنین اخبار به غیبت او که از امیر المؤمنین - علیه السلام - منقول است که دوازدهمین امامان - علیهم السلام - غیبت می‌کند، و نیز این که غیبت نیز مطابق خبری که داده‌اند واقع گردیده است.

می‌بینیم که شیعه امامیه با آراء و مقاصدِ گوناگون و در سرزمینهای دور از هم و بی‌آنکه با هم آشنا باشند، در خاور و باختر زمین پراکنده‌اند و همگی دروغ و سخن ناحق را حرام می‌دانند و به زشتی آن آگاه‌اند. محل است چنین کسانی، در این اخبار، بر کذب همدست و همداستان شده باشند؛ چه، اگر چنین همدستی و همداستانی بر ایشان روا و مُحتَمل دانسته شود، هر آینه بر همه امت‌ها و فرقه‌ها روا شمرده خواهد شد، تا بدانجا که هیچ خبری در دنیا قابلِ تأیید نخواهد بود. این به معنای ابطالِ جمیع شرایع است، و فساد و بُطلانش هویدادست.

پرسشِ دوم: شاید دراصل جماعتی بر جعل این اخبار همدست شده باشند و آنگاه شیعیان - بی‌آنکه از اصلِ کیفیتِ پیدائی اخبار آگاه باشند - آنها را نقل کرده و بدانها تمسک نموده باشند؟

شیخ در پاسخ گفته است:

اولاً: این احتمال در جمیع اخبار متواتر مطرح می‌شود و - چنان که گفتیم - به ابطال همه شرایع می‌انجامد.

ثانیاً: اگر این احتمال صحیح می‌بود و چنان چیزی رخ داده بود، بی‌گمان بر زبان شیعه ستیزان - که در پی بد نام کردن مذهب شیعه هستند و پیوسته عیب عقیده شیعیان می‌جویند - اشتها را می‌یافته و آشکارتر و مشهورتر از آن می‌شد که پوشیده بماند. همین که چنین چیزی معروف و معلوم نگردیده، نشانگر بُطلان و فَسادِ این احتمال است.

آنگاه شیخ مفید پاره‌ای از اخباری را که از صاحب الزَّمان - علیه السلام - و غَیبَت او حکایت می‌کنند، از امیر مؤمنان و امام باقر و امام صادق - علیهم السلام - آورده است. همچنین شعری از یک چکامه سید محمد حمیری نقل کرده که آن را «یکصد و پنجاه سال» پیش از غَیبَت سُروده است و در آن آمده:

لَهُ غَيْبَةٌ لَا بُدَّ أَنْ سَيَغْيِبَهَا      فَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ مُتَعَيِّبٍ

یعنی: او را غَیبَتی است که بناگزیر باید بدان غَیبَت اندر شود؛ پس درود خداوند بر چنان غائیبی باد!

شیخ، در مقام توضیح درباره این شعر، گفته است:

خدایتان رحمت گناد! این سخن سید را که درباره «غَیبَت» است، بینگرید. اگر نه آن بود که او این موضوع را از امامان خویش شنیده و امامان او هم از پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شنیده‌اند، چگونه ممکن بود وی چنین سخنی بگوید؟! و در غیر این صورت، آیا همه کس را شُدَّنی است که سخنی بگوید و آن [پس از صد و پنجاه سال] همانسان که او گفته، بدون ذره‌ای تفاوت، واقع گردد؟!

پُرسش سوم: اگر این اخبار درست باشد، باید از طریق غیر شیعیان هم نقل شود؟ شیخ در پاسخ گفته است: این نه لازم است و نه واجب! در غیر این صورت، واجب بود هیچ خبری که هم مؤالف و هم مخالف آن را نقل نکرده باشند، درست نباشد، و اخبار باطل می‌گردیدند، زیرا اگر خبری جُز در صورتی که معارضان هم آن را نقل کرده باشند، پذیرفته نشود، انکار اخبار از هر دو طرف سهل می‌گردید و به هیچ خبری احتجاج

صورت نمی‌بست. این پاسخ در سخن این قبّه هم که در *إكمال الدين* (ص ۲۳) منقول است، هست.

**پُرسشِ چهارم:** هرگاه امام - علیه السلام - در درازنای این مدت غائب باشد، از او سودی بُردہ نمی‌شود؛ پس چه فرقی هست میان وجود و عدم او؟  
شیخ در پاسخ گفته: خداوند آن حضرت - علیه السلام - را دلیل و حجّت قرار داده است، لیک ستمگران او را خائف ساختند و مانع بهره‌وری ازوی شدند و لذا ایشان در این باره مسؤول‌اند. اگر خداوند او را در وجود نیاورده یا معذوم ساخته بود، آنگاه علیٰ بهره نَبَرَدْن از او کرده خدای متعال بود. فرقی میان این دو حالت، واضح است.

پرسش پنجم: آیا خداوند او را به سوی آسمان بالا نَبَرَدْه است؟

شیخ در پاسخ گفته: امام بر اهل زمین حجّت است، و بناگزیر باید حجّت در میان کسانی باشد که بر ایشان حجّت گرفته شده، و زمین از حجّت تهی نمی‌شود؛ پس روانیست که خداوند او را به آسمان بُردہ باشد.

و چون حجّت باید صفات معینی داشته باشد و از جمله معصوم باشد، و چون نه در فرزندان عباس، و نه در فرزندان علی - علیه السلام -، و نه در کل قُریش، کسی را که متّصف بدان صفات باشد ندیده‌ایم، پس بناگزیر آن معصوم، همان امام زمان - علیه السلام - است. و هرگاه اینهمه پذیرفته آید، غَیَّبت لازم می‌آید.

این استدلال، بعینه، همان است که سید شریف مُرتضی کتاب المقیع فی العیّة‌اش را بر آن بنیاد نهاده است. ضمناً از سخن مفترض که می‌گوید: «به باور شما او - یعنی: صاحب الزَّمان علیه السلام - رایکصد و چهل و پنج سال است»، برمی‌آید که این اعتراض <و پرسش و پاسخ> در سال ۴۰۰ هجری بوده باشد.  
و خداوند توفیق درستی می‌دهد.

#### ۴. فرق میان إمامان <پیشین> - علیهم السلام - و صاحب الزَّمان

- علیه السلام - در این باب که ایشان ظاهر بودند

و این حضرت غائب است.

موضوع این رساله، از حیث رُتبه، پس از دو رساله پیشگفته جای می‌گیرد، یعنی پس از آنکه لزوم وجود امام ثابت گردید و همچنین وجود صاحب الزَّمان - علیه السلام

- و غَيْبَتِ او با دلیل ثابت شد، پُرسشگر در این رساله از فرق میانِ امام - علیه السلام - و امامانی که از آباء او بودند - علیهم السلام - پُرسیده است، چه آنان - سلامُ اللّٰهُ علیهِم - ظاهر بودند و این امام - علیه السلام - غائب گردیده است. گویا پُرسشگر <اصلی> شنیده بوده است که علّت غَيْبَتِ همانا «بِسِمِ از ستمگران» است وزین رو در مقام اعتراض برآمده بوده؛ یکی از پُرسندگان این اعتراض را برای شیخ مفید فرستاده و گفته است: «خداؤند عَزَّت را مدام داراد! پاسخ این سخن را از تو خواهانم».

حاصل سؤال آن است که اگر سبب این غَيْبَتِ - که به درازا کشیده و روزگارانی بر آن سپری شده - بسیاری دشمنان و بیم امام - علیه السلام - بر جان خویش از ایشان باشد، هر آینه زمان گذشته از برای امامانی که آباء او بودند صعب تر بود و دشمنانشان بیشتر بودند و خوفی سخت تر و افزون تر بر جان ایشان می‌رفت؛ با اینهمه ایشان ظاهر بودند و پوشیده نشدن و از شیعیانشان غائب نگردیدند، تا زندگانیشان به سر آمد؛ پس بدینسان، این علّت در بابِ غَيْبَتِ باطل می‌گردد.

شیخ مفید در پاسخ بدین پرسش اختلاف میان دو حال را - یعنی حالِ صاحب الزَّمان - علیه السلام - و حالِ امامانی که آباء او بودند - علیهم السلام - خاطر نشان کرده است. آنچه از احوال امامان پیشین - علیهم السلام - ظاهر می‌گردد، آن است که از برای آن بزرگواران تقیه از دشمنان مُبَاح بود و در حال ظهور مکلف به قیام مسلحانه نبودند، چون مصلحت در آن نبود، و ملزم به دعوت نیز نبودند، بلکه مصلحت آن بود که در مجالس دشمنان حاضر آیند و با ایشان نشست و برخاست کنند، و از همین روی از قولِ آن بزرگواران شایع شد که قیام مسلحانه روا نیست و دعوت بدان منوع است.

همان بزرگواران اشارت کرده بودند شخصی مُنتظر در آخر الزَّمان خواهد آمد که امامی است از ایشان. خداوند بدو اندوه را می‌زداید و سُتّ را زنده می‌گرداند و اُمّت را زه می‌نماید و او به هنگام ظهورش تقیه نمی‌تواند کرد. [شیخ در این مورد شماری از نشانه‌های ظهور را یاد کرده است]. پس چون این اشارت از آن پیشینیان که آباء صاحب الزَّمان - علیه السلام - بودند به ظهور پیوست، سلطانِ هر زمان و پادشاه هر اوان بدرستی دانست که امامان پیشین - علیهم السلام - به قیام مسلحانه نمی‌گرایند و به سوی خویشن فرا نمی‌خوانند و پاییند تقیه‌اند و دست و زبان بازداشته روی فرا عیادات می‌آورند و با کارهای شایسته از همه کس گسسته یکسره به خدا می‌پیوندند، آری،

وقتی ستمگران این حالاتِ امامان را بدانستند، امامان نیز خود را از ایشان در <نسبتاً> امان دانستند و به تدبیر امورِ خویش و تبیینِ اندیشه‌های دینی پرداختند و از ظهور و انتشار بسیاری مسائل جلوگیری کردند و از همین رهگذر از غَیَّبَت و استثار بُنیا ز گردیدند.

لیک امام این زمان - علیه السلام - چون همان کسی است که از تبع آختن و جهادش با دشمنان سخنها رفته و خاطرنشان گردیده که او همان مَهْدی است که خداوند حق را به دستِ وی آشکار می‌گرداند و گمراهی را به شمشیر وی نابود می‌سازد، دشمنان در بی‌اش بوده و آهنگِ کشنن او و ریختن خونش را داشته‌اند.

چون یاران وی تا زمان ظهورش مهیا نخواهند بود، از تقيه ناگزیر و از غَیَّبَت ناچارست؛ چه اگر بدون یاریگران ظهور نماید، هر آینه خود را به دستِ خویشتن به هلاکت افکنده باشد، و اگر چُر در آن وقت که باید خویشتن را فرا نماید، دشمنان از هیچ کوششی در نابود کردن وی و جمیع پیروانش و ریختن خون ایشان بر وجه استحلال فرو گذار نکنند.

در جائی که عصمتِ او به أدله خود ثابت گردیده است، می‌باید از دشمنانش پنهان باشد تا - به یقینی که شک را در آن راه نباشد - از حضور یاریگران و اجتماع یاران آگاه گردد و مصلحتِ فرآگیر در ظهور و قیام مسلحانه او باشد.

پس حال آن حضرت با حال آباء وی - علیهم السلام - که ایشان نیز امام بودند، متفاوت است.

سپس شیخ مفید با بیان احوال پیامبر - صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ - سیرهٔ شریفه آن حضرت به معارضه با خصوم پرداخته و خاطرنشان کرده است که حضرت رسول - صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ - سیزده سال، بی‌آنکه آهنگِ تبع آختن و جهاد کند، در مگه اقامت فرمود و بر تکذیب و انواعِ ایداء و نیز تعذیب یاران به شیوه‌های گوناگون شکیبائی نمود؛ مسلمانان از آن حضرت إذن می‌طلبیدند تا تبع برکشند و با دشمنان بستیزند، ولی پیامبر ایشان را منع می‌فرمود و فرمان شکیبائی می‌داد؛ همچنین بود تا از نجاشی، پادشاهِ حبشه، خواست یارانش را از قریش در امان و پناه آرد و آسوده گرداند. بدین ترتیب، ایشان را به سوی نجاشی روانه کرد و خود در حالی که بر جان خویشتن خائف می‌بود، سه سال در شعبِ ابوطالب مُستَثِر گردید و سپس، بعد از وفاتِ عَمَّش، ابوطالب،

پنهانی از مکه گریخت و سه روز در غار بسر برود و سپس به مدینه هجرت فرمود. آنجا بود که اقدام مسلحانه را مصلحت دید و یارانش را که آن روز سیصد و ده و آند مرد بودند، بسیج فرمود و با ایشان در برابر هزار تن از اهل بدر حاضر آمد و اینجا بود که تقیه را به کناری نهاد.

شیخ حوادث عدیدهای را از سیره شریفه برشمرده است و آنگاه گفته: چرا آن حضرت در مکه پیکار نفرمود؟ چرا بر آزار شکیید؟ چرا یارانش را که جان خود در راه نصرت اسلام نهاده بودند از جهاد منع کرد؟ به چه سبب ناگریر شد از نجاشی <برای یارانش> زنهار بخواهد؟ وانگهی چه چیزی سبب شد به همراه آن یاران اندک شمار و برغم سستی برخی از ایشان، به کارزار روی آورد؟ وجه ناهمسانی احوال و اعمال آن حضرت در این مواضع چیست؟

<شیخ خطاب به مخالفان می‌گوید:> جواب شما در این باره هر چه باشد، جواب ما در باب فرقی میان امامان <پیشین> - علیهم السلام - و صاحب الزمان - علیهم السلام - در ظهر و غیبت، همان خواهد بود.

البته وجه مطلب تزدیر ما واضح است، و آن همانا تعبد <امامان - علیهم السلام -> به امر خدای متعال و عمل و رفتاری است که - بنا بر مصلحت عموم آفریدگان - از برای ایشان مقرر فرموده است. معصومان - علیهم السلام - بندگان گرامی داشته خدا بود که بر سخن او پیشی نمی‌گیرند و فرمانش را می‌گذرانند.

ضمناً مانند این معارضه درگفتارهای پیشینیان هم آمده است که در اکمال الدین صدق ملاحظه می‌توانید فرمود. و خداوند توفیق درستی می‌دهد.

##### ۵. «اگر به شمار اهل بدر برگرد امام فراهم آیند، هر آینه قیام بروی واجب می‌گردد»

چرا مهدی ظهور نکرد؟ و کی ظهور خواهد کرد؟ اینها پرسشها ای است که از معتقدان به امام صاحب الزمان - علیهم السلام - هنگامی که سینه‌هاشان از کینه دشمنان آکنده می‌گردد و با خود می‌اندیشند دنیا از ستم و جور پُر شده است و این همان زمانی است که باید آن حضرت - علیهم السلام - ظهور کند تا

جهان را از عدالت و رحمت پُرسازد، بسیار شنیده می‌شود. از قرار معلوم، «در باب ظهور، جُز هنگام پُرشدنِ جهان از ستم و جور - که نزد عموم مسلمانان معروف است»، تعیین وقت دیگری نیز در زمان شیخ مفید، بنا بر حدیثی که از امام جعفر بن محمد الصادق - علیه السلام - روایت گردیده، معروف بوده است؛ در آن حدیث امام - علیه السلام - می‌فرماید: «الله لو اجتمع على الإمام عدد أهل بيته، ثلاثة وأربعمائة و بضعة عشر رجلاً، لوجب عليه الخروج بالسيف» (یعنی: اگر به شمار اهل بدر، سیصد و ده و آند مرد، بر گرد امام فراهم آیند، هر آینه قیام مُسلّحانه بر وی واجب می‌گردد).

پُرسنگر کوشیده است از رهگذر این حدیث در باب غیبت و امور مربوط بدان با شیخ مفید بحث کند. او و شیخ در مجلسی در خانه مرد پُرسنگر بوده‌اند که از وی به «مهتری از مهتران (رئیس من الرؤساء)» تعبیر گردیده است.

پُرسنگر گفته است: ما - بیقین - می‌دانیم که شیعیان در این زمان چندچندان شمار اهل بدر هستند؛ آنکه با این روایت چگونه رواست که امام در غیبت باشد؟

شیخ پاسخ داده: شیعیان، اگر چه از حیث شمار و کمیت بسیارند، مراد از عدد مذکور در روایت، تنها شمار و کمیت نیست، بلکه این افراد کیفیت ویژه‌ای نیز دارند و معلوم نیست که هنوز آن کیفیت با صفت و شرایط خاصش حاصل شده باشد، زیرا این افراد می‌باید از حیث دلاوری و بُرداری درگیر و دار و اخلاص در جهاد و ترجیح آخرت بردنیا و تهدیب باطن از عیوب و درستی تن و خرد قابل اعتماد باشند و درگیر و دار سنتی نکنند و فتور نورزنند و خداوند مصلحت عام را در اقدام و ظهور مُسلّحانه‌شان ببینند. حال آنکه معلوم نیست همه شیعیان بدین صفات و واجد این شرایط باشند.

اگر خدا می‌دانست که در جمله شیعیان کسانی بدین صفت و به تعداد مذکور وجود دارند و از تبع برگرفتن معدور نیستند، هرآینه و لامحاله امام - علیه السلام - ظهور می‌فرمود و پس از گردآمدن ایشان همچند چشم بر هم زدنی غائب نمی‌ماند.

لیک واضح است چنین جمعیتی حاصل نشده و از همین روی غیبت نیز ادامه یافته است.

پُرسنگر اعتراض کرده است که: در جائی که چنین صفات و شروطی در نص پیشگفته مذکور نیست، لزوم این صفات و شروط را از کجا دانستی؟

شیخ پاسخ داده است: مسلمات امامت، اثبات این صفات را برای اصحاب امام -

علیه السلام - بر مالازم می آورد. چون وجوب امامت برای ما ثابت شده و عصمت امامان با حجّتهاي نبرومند نزد ما مسلم گردیده است، بناگزير باید حدیث مذكور را آنسان که با این ثوابت موافق آيد شرح کنيم، تا معناي آن نزد ما درست شود. آن اصول و صحّت خبر مذكور، اقتضاي اين دارد که شمار ياد شده موصوف بدان صفات باشند.

شيخ مفيد اين را که پیامبر - صلی الله عليه و آله و سلم - در روز بدر همراه با ۳۱۳ مرد از ياران خويش چهاد فرمود، ولی در روز حذیبيه - با آنکه اصحابش به عَدَد، چندان اهل بدر بودند - از جنگ روی بر تافته بازپس نشست، شاهد گفته خويش گرفته است.

چون می دانيم پیامبر - صلی الله عليه و آله و سلم - معموم است و جزو به صواب دست نمی بازد، درمی باييم اصحاب آن حضرت در حذیبيه به صفت اصحاب در روز بدر نبوده‌اند، ورنه آن حضرت - صلی الله عليه و آله - نمی توانست از چهاد با مشرکان بازپس بنشيند و هر آينه اين چهاد چونان روز بدر بر وي واجب می بود؛ اگر واجب می بود آن حضرت ترکش نمی فرمود، زيرا عصمت وي و درستی کردارش معلوم ماست. پُرسشگر کوشیده است میان پیامبر - صلی الله عليه و آله - و امام - علیه السلام - فرق بنهد، بدین عنوان که به پیامبر وحی می رسدو او از خلال وحی وجه مصلحت را در امور مختلف در می يابد، ولی امام چه راهی برای شناخت اين وجه مصلحت دارد؟

شيخ در پاسخ گفته: امام - نزد شيعيان - کارداری است آگاه بدانچه می کند و می گويد، که همان پیامبر - صلی الله عليه و آله - که وحی به او می رسدو بر علم آسماني اطلاع دارد، کار را به وي سپارده، و نشانه‌هائی از برای وي نهاده شده است تا او به عاقب تدبیرات و مصالح کارها رهنمون شوند

اگر هم چنان بود که امام - علیه السلام - مانند ديگر عقلا، در عموم امور بر غلبه ظن و حدس و مصلحتی که به نظرش می رسيد، تکيه می کرد، باز کافی بود و بسنده می نمود و بی گمان حق مطلب را گزارده بود؛ بویژه بنابر مذهب مخالفان که اجتهاد را حتى از برای پیامبر - صلی الله عليه و آله - جائز می شمارند؛ هر چند ما چنین عقیده‌ای نداریم. پُرسشگر اعتراض کرده است که: چرا امام - علیه السلام - حتى اگر ظهورش به کشته شدن او بینجامد، ظهور نکرده تا بر هان حقائیت و حجّت امامتش آشکار تر گردد و شک و تردید در باه وجود وي زُدوده شود؟

شیخ در پاسخ گفته است: این کار در جایی که مردمان سبب غیبت امام و مسئول عواقب این غیبیت‌اند، بر امام - علیه السلام - واجب نیست؛ همانطور که تعجیل در مجازات عاصیان و تباہکاران - با آنکه روشنگر قدرت‌اللهی است و حجت خداوند را مؤکد می‌سازد و مردمان را از معاصی باز می‌دارد - برخای متعال واجب نیست.

همچنین علم به ترتیب فساد بر ظهور آن حضرت، از ایجاد ظهور بر وی مانع می‌آید و نشان می‌دهد و ادانته وی بدین کار خطاست. تنها وقتی صواب خواهد بود که صلاح و اصلاح بر آن مترتب باشد. امام - علیه السلام - اگر در ظهور خویش مصلحتی می‌دید، چشم برهم زدنی در غیبیت نمی‌ماند و در شتاب برای ظهور هیچ درنگ نمی‌فرمود. همانچه بر عصمت وی دلالت نموده است، اینک با عدم ظهور او، دلالت می‌کند که او می‌داند که مصلحت در ظهور در این زمان نیست.

حاصل آنکه باور به مسلمات امامت و اصول ثابت آن، سبب می‌شود آنچه را واقع گردیده بی‌تردید حق بدانیم.

این را بناگزیر باید شالوده مباحثی قرار داد که حول غیبیت دور می‌زند، ورنه، بحث از غیبیت، بدون این، بیهوده و بی‌ثمر خواهد بود. می‌گوییم: سید شریف مرتضی در کتاب المتفق فی الغیة بتمامی همین شیوه استدلال را پی‌گرفته است.

وانگهی شیخ مفید به معارضه با معتزله برخاسته:

زیرا معتزله، امامیه را بخاطر اعتقاد به غیبیت و گذشت زمان بی‌آنکه امام - علیه السلام - ظهور فرموده باشد، سخت می‌نکوهند و زشت می‌گویند. با آنکه ایشان در اصول مسلم امامت با امامیه همداستان‌اند و امامت را واجب می‌دانند و اعتقاد دارند که در هر زمانی حاجت به امام هست و به خطای کسی که قائل به استغناه از امام باشد، قطع دارند، با اینهمه، اعتراف می‌نمایند که پس از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - تا این زمان امامی نداشته‌اند! امیدی هم ندارند که در این روزگار امامی داشته باشند.

پس اگر این اصول که ما و ایشان بدان باورمندیم صحیح است، ما که قائل به امام هستیم - ولو در غیبیت - و به وجود او اعتقاد داریم و او را می‌شناسیم، از ایشان معدور تریم؛ و این با اصول إمامت و خبر مُجمَعٌ عَلَيْهِ «من مات...» سازگار است.

لیک معتزله را در اعراض از اصول امامت که بر آن همداستان شده و پذیرای آن

گردیده‌اند، عذری نیست.

یکی از حاضران در مجلس بحث اینگونه به دفاع از معتزله پرداخته که: ایشان از جهت دیگر، در عدم اقامه احکام و حدود معذورند، لیک شیعیان، با آنکه از وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله - تا زمان غیبت امامانشان ظاهر بوده‌اند، در ترک اقامه احکام و تعطیل حدود چه عذری دارند؟

شیخ در پاسخ گفته است: اینکه ایشان امام نداشته‌اند، در تعطیل حدود و ترک احکام معذورشان نمی‌دارد، زیرا بنا بر مذهب ایشان در هر زمان طائفه‌ای از اهل حل و عقد هستند که گُماماشن امام به دست ایشان است و در هر وقت امکان این را دارند که امام را منصوب نمایند و در خودداری از نصب امام معذور نیستند. اینان - در زمان شیخ - موجود و معروف و ظاهر بودند و اگر این کار را فروگزارند، عاصی و گمراه به شمار می‌آیند.

لیک آیا به عصيان و گمراهی خویش خستویند؟ طبعاً هرگز! و اگر در باب اقامه احکام و اجرای حدود، با آنکه امکان نصب امامی را که بدین امور قیام نماید داشته‌اند، معذور باشند، إمامان شیعه نیز در باب إقامه و اجرای احکام و حدود در عین ظهورشان معذورند.

افرون بر این، امامان ما - علیهم السلام - را در ترک إقامه حدود و احکام، عذری واضح تر و روشن تر هست که معتزله را در ترک نصب امام چنین عذری نیست؛ و آن، این است که: أئمَّةُ أهْلِ الْبَيْتِ - علیْهِمُ السَّلَامُ - پیوسته از سوی سلطان وقت تحت نظر و تعقیب بودند و در بیم و هراس می‌زیستند؛ زیرا ستم پیشگان احتمال می‌دادند آن بزرگواران آهنگ قیام مسلحانه داشته باشند و به هر روی از کسانی بودند که گروهی به امامتشان اعتقاد داشتند و ایشان را مراجع اقامه احکام و اجرای حدود می‌دانستند. این امر واضحی است که هیچکس در آن تردید نمی‌نماید.<sup>۱۱</sup>

اما معتزله و دیگر فرقه‌ها، هیچ یک از ایشان در معرض قتل یا آوارگی و تعذیب و تعقیب قرار نداشت و در هراس نبود و به اتهامی دروغین یا راست مأمور نگردید. با آنکه معتزله آرائشان را در باب امر به معروف و نهى از منکر و وجوب این دو بصراحت بیان می‌داشتند و در ولایت و حکومت و اختیار از حق گرانی دم می‌زدند و اهل حل و عقد را از خویش می‌دانستند و طاعت خلیفگان را انکار می‌کردند، با همه اینها، از

## پی‌نوشت‌ها

پادشاه وقت در امان بودند و خوفی از چیرگی او نداشتند.  
بنابراین در ترکِ نصبِ امام از برایِ اقامهٔ احکام و حدود که بر ایشان واجب است،  
عذری ندارند.  
اما امامان ما در آن احوال بی‌تردید مذورند.  
و خداوند توفیق درستی می‌دهد.

۱. این گفتار، ترجمهٔ بخشی از نظراتٌ فی ثراث الشیخ المفید (صص ۱۲۲ - ۱۶۷) است؛ با این تذکر که فصل «العیّة فی ثراث الشیخ المفید» در آن مقدم داشته شده است و عنوان آن را - با اندکی تغییر - عنوان کلی گفتار قرار داده‌ایم.
۲. ۳. «این تاریخ، بنابر هفتوان‌الثراث سید محمد حسین حُسینی جلالی است. <
۴. «اگر چه امروز می‌دانیم داستان کیخسرو، افسانه است، و تلقیٰ تاریخنگاران دیرین ایران که آن را به مثبت تاریخ و واقعیت گزارش می‌نمودند. درست نیست. اینها همه، هیچ لطمہ‌ای به استشهاد شیخ مفید نمی‌زنند؛ زیرا آنجه شیخ بدان استناد فرموده است. همانا خردپذیر و خردپست بودن ماجراست، نه نقص واقعیت یا عدم واقعیت آن. این تلقیٰ همه‌گیر تاریخی از داستان هم، خود، مُؤَدِّی خردپذیری و خردپستی آن است. <
۵. نگر: قرآن، س ۲، ی ۲۵۹.
- آن صاحبِ درازگوش که از وی در این موضع از قرآن کریم سخن رفته است، به قولی عزیز - علیه السلام - بود، و به قولی آرمیا، و به قولی خضر - علیه السلام - و به قولی آرمیا همان خضر - علیه السلام - است، و به قولی دیگر مردی کافر بود. (نگر: دفاق اللتاویل و حقائق التنزیل، أبوالمكارم حسنی رازی، بیوهش جهانبخش، ص ۲۴).
- شیخ مفید - رضی الله عنه و أرضاه - متعرّضٍ تفصیل نشده و تنها اشارت فرموده که «اهل کتاب عقیده دارند آن مرد پیامبر خدای متعال بوده است» (الفصول العشرة فی العیّة، تحقیق الشیخ فارس الحسنون، ط: ۱۴۱۳، ۱ ه. ق، ص ۸۶). <
۶. «مراد از «مَمْطُوره» (که لقبی اهانت آمیز است)، فرقهٔ واقفه است که می‌بنداشتند امام موسی کاظم - علیه السلام - از این جهان رحلت نفرموده و در قیدِ حیات است و در نمی‌گذرد تاخاور و باختی زمین را از داد بیاکند و آن حضرت همان قائم آییٰ محمد - صلی الله علیه و آله - است.
- سنح: معجم مصطلحات الرجال و الدرایة، محدث رضا جدیدی تراد، ص ۱۸۶ ه.
۷. > «کیساییه» معتقد به امامت محدثٍ حنفیه - رضی الله عنه - بودند. ایشان پس از وفاتِ محمدٍ حنفیه - در محروم ۸۱ ه. ق. سه گروه شدند. دو گروه از سه گروه او را همچنان زنده می‌دانستند و «مَهْدی» می‌شمرden. یک گروه نیز پرسش ابوهاشم را جانشین وی دانستند. اینان «هاشمیه» خوانده شدند.
- نگر: دایرة المعارف فارسی (صاحب)، ص ۲۳۶. <

۸. > «ناوسیه» می‌گفتند: امام صادق - علیه السلام - از این جهان رحلت نفرموده و نمی‌فرماید تا زمین را از داد بیاکند و او همان «قائم مهدی» است.
- نگر: معجم مصطلحات الرجال والذرایة، جدیدی نژاد، ص ۱۸۲ <
۹. > «شاهی»، دیهی است نزدیک کوفه که یعنی از احفاد امام سجاد - علیه السلام - پس از قیام در زمان متولّ عباسی، در آن دیه کشته شد و از همین روی «قتل شاهی» خوانده می‌شد.
- چکامه جیمی بلندآوازه این رومی - به آغازه «أَمَّاكَفَاطُرُ أَيَّ تَهْبِيَكَ تَهْجُجُ / طَرِيقَانَ شَئِيْ مُسْتَقِيمٌ وَأَعْوَجُ» - در سوک هموسرده شده است.
- نگر، تجارب السلف، هندوشاو صاحبی نخجوانی، به تصحیح عیاس اقبال، صص ۱۸۳ - ۱۸۴ <
۱۰. > در توقيع شریفی که در پاسخ پرسش‌های اسحاق بن یعقوب صادر گردیده است، آمده:
- «وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجُوْعُهَا إِلَى رَوَاهَ حَدِيثِنَا؛ فَإِنَّهُمْ حَجَّتَنَا وَأَنَا حَجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (كمال الدين و تمام النعمة، ط. منصور پهلوان، ج: ۱، ۲۲۸/۲؛ نیز در: احتجاج، ط. بهزاد جعفری، ۵۹۰/۲ بدون لفظ «علیهم»).
- يعني: «وَأَمَّا پیشآمد‌های تازه، در آن مسائل به روایتگران حدیث ما رجوع کنید؛ که ایشان حجت من بر شما و من حجت خدا بر ایشان ام».
- مراد از «روایتگران حدیث» در این سخن همانا فقیهان شیعه دانسته شده که به نقل و تحلیل احادیث اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - می‌بردازند.
۱۱. > وجه جمع آنچه شیخ در این مقام می‌گوید، آنچه در باب اطمینان حکومتگران از عدم قیام امامان پیشین - علیهم السلام - (در رساله بیان فرق میان امامان پیشین - علیهم السلام - و صاحب الزمان - علیه السلام ...) بیان داشت، در دقائقی مانند «نسبت اموری چون خوف یا اطمینان» نهفته است.
- آری، حکومتگران از اینکه امامان پیشین قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله - نیستند آسوده خاطر می‌بودند، ولی این آسوده خاطری نسبی بود چون همواره قدرت خود را از سوی برخی هواداران و مستگان امامان - علیهم السلام - در خطر می‌دیدند و همین باعث می‌شد امامان - علیهم السلام - از سوی حکومت مورد تهدید قرار گیرند، تهدیدی کمتر از تهدید حکومت نسبت به قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله - (که غیبت امام را لازم آورد) و بیشتر از آنکه به امام - علیه السلام - مجال اقامه حدود و احکام دهد.
- عدم قیام امامان - علیهم السلام - به اقامه حدود و احکام تنها از رهگذر مخاطرات جانی نبوده است؛ بلکه اساساً امام وقتی توائی چنین اقداماتی را می‌یابد که بتواند در پایگاهی اجرائی و در جایگاه تنفیذ قدرت واقع گردد. این برای امامان - علیهم السلام - و واستگانشان که گذشته از مخاطرات جانی، پوسته مورد آزار و تبعید و تعقیب و نهیش قرار می‌گرفتند، شدنی نبود؛ ولی گروههایی چون معتزله که نسبتاً آزادانه می‌زیستند، از چنین زمینه‌هایی برخوردار می‌توانستند بود.
- گذشته از این مباحث، در برسمان غیبت و چرا بی آن، از جنبه رازآمیز و مخفی حاصل مسأله نیز نباید غفلت کرد؛ جنبه سپیار مهتی که در روایات ما بدان تصریح گردیده است نمونه را، نگر: اندوخته خداوند، هادی نجفی، ترجیمه و توضیح جویا جهانیخش، ج: ۱، صص ۲۴۷ - ۲۴۸؛ و علامه فقید آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء را در باب آن و پذیرفتگی اش از دیدگاه کلامی، بیانی لطیف و تدبیر آفرین است (نگر: همان، ص ۲۵۰) <